



عباس محمدی اصل

جنسیت و قدرت متمرکز در ایران

گرفت و جناح زنانه را به نحو قانونمند و برنامه‌ایی برای تحقق منویات نوسازانه خود وارد مبارزه با جریانات سنتی کرد. داستان کشف حجاب، استخدام زنان در مشاغل اجرایی و مقننه و قضایی و آموزش اجباری دختران در این دوران داستان کهنه‌ای است که ظاهراً پدرسالاری سنتی را به عقب راند؛ اما بهای آن را نیز با عدم تحقق انتخابات آزاد و مردم‌سالار، عدم منح تمدد زوجات و کسب حق طلاق و حضانت اطفال و ممنوعیت فعالیت‌های زنان در بیرون از کانون‌های دولتی پرداخت. در این میان جناح‌های سیاسی نظیر جبهه ملی نیز زنان را از یاد بردند و نهضت ملی مصدق هم نتوانست در این چالش، لایحه حق رای زنان را مصوب کند و سازمان‌های جدیدالتاسیس زنان نیز با اعضای محدود خود از میان خانواده‌های مرفه و مدرن و طبقه متوسط، فقط توانستند لایحه حق رای زنان را در فهرست اصلاحات پهلوی دوم بگنجانند. حتی حضور آنان در مجلس نیز به شکل حکومتی در مخالفت با سنن مذهبی هدایت شد و فعالیت‌های دولتی ایشان در زمینه سوادآموزی و بهداشت و خدمات اجتماعی، موفق به اخذ پشتوانه‌های مردمی نگردید. بدینسان نوسازی پهلوی دوم تغییرات مهمی در افزایش سطح زندگی زنان خصوصاً در میان اقشار کم درآمد روستایی پدید نیلورد و حتی اعتراض دختران گرونده به جنبش‌های چپ را با زنان و مرگ پاسخ داد. مع‌هذا واکنش به چهره پدرسالارانه پهلوی دوم در راس هرم قدرت

زنان در جنبش‌های اجتماعی عصر مشروطه به نحوی فعال حضور یافتند و خواستار حقوق انسانی - اجتماعی خود شدند؛ ولی در نتیجه عقب ماندگی عمومی جامعه و غلبه موج مبارزات ملی‌گرایانه‌ها کسب هویت مستقل سیاسی و تامین مردم سالاری جنسیتی با ماندند. از طرفی روشنفکران نیز تفاوت چندانی میان وضعیت اجتماعی-حقوقی زنان غربی و مسلمان در عرصه‌هایی نظیر کسب حق رای، مشارکت اجتماعی، برخورداری از آموزش و امکان تردهای آزادانه اجتماعی نیافتند و چاره رفع عقب‌ماندگی زنان را هم در کشف حجاب

نوسازی پهلوی دوم تغییرات مهمی در افزایش سطح زندگی زنان خصوصاً در میان اقشار کم درآمد روستایی پدید نیلورد

نفی جدا سازی جنسیتی و نفی مشروعیت تمدد زوجات به عنوان شاخص‌های تبعیض جنسیتی خلاصه کردند. در این شرایط حکومت پهلوی برای برخورداری از زیرساخت‌های سرمایه‌داری وابسته در منطقه و به عنوان کارگزار یگانه نوسازی جامعه، وجه شکولار به خود

در تاریخ معاصر ایران، جنسیت غالباً ابزار دست قدرت متمرکز بوده است. قدرت‌های سنتی و در حال گذار و مدرن در ایران، در توالی تاریخی شکل‌گیری خود و نیز همزیستی مسالمت‌آمیز و گاه ظاهراً خصمانه خویش در صدد بوده‌اند ادعای بهبود وضعیت اجتماعی زنان را دستمایه استفاده ابزاری از آنان هنگام آرایش نیروها و جناح‌بندی‌های سیاسی نمایند و پس از کسب قدرت، از انجام چنین مسوولیتی دست شویند. این در حالی است که چالش گفتمان‌های قدرت سنتی و در حال گذار و مدرن با یکدیگر و نیز با شرایط بین‌المللی، در بستر تحولات اجتماعی، درک جدیدی را به زنان ایرانی در باب پیشرفت، عدالت اجتماعی، مردم‌سالاری و مکان‌یابی مستقل در جامعه جهانی اعطا کرده است. این درک جدید اما البته با مرور مناسبات تاریخی قدرت و جنسیت در ذهن زنان صورت تحقق یافته است. زنان ایرانی اینک که به گذشته خود می‌نگرند به یاد می‌آورند چگونه از آغاز عصر مشروطه تا پایان حکومت پهلوی ابزار گشت سیاست نوسازی در غلبه بر سنت‌گرایی تاریخی این جامعه توسط حاکمیت دیکتاتوری شدند. در این دوران پیام‌های عصر روشنگری نظیر دموکراسی، علم‌گرایی، توسعه‌طلبی، عدالت‌خواهی و مردم‌سالاری بدون توجه به زنان بومی طبعه توسط نظیر سیاسی به نحو مقتضی به شرایط سنتی درگیر شد تا عقب‌ماندگی‌های تاریخی رادر فرایند نوسازی جامعه چاره نماید. در این اوضاع از یک سو

علیرغم تلاش برای انسانی‌تر کردن نظام مردسالاری و نیز همیاری همسر او به عنوان زنی وفادار و مادری فداکار و پاسدار ارزش‌های ایرانی؛ با نقد نوسازی در قالب شمارهای بازگشت به سنت و خویشتن، تفسیر جدید متون مذهبی، نوسازی قرآنت‌شعبه غرب‌ستیزی و استقبال از مارکسیسم همراه شد. در اینجا بود که سنت و مدرنیسم به زن غرب‌زده و طرفدار نوسازی چونان کارگزار امپریالیسم فرهنگی تاختند و او را به عنوان نماد مصرف‌زدگی و معرف پیشرفت سلطنتی و منادی بسط روابط مذموم جنسی در بازی سیاسی ذبح کردند و تنها گزینه پیش پای او را بازگشت به مذهب یا مقابله با امپریالیسم دانستند تا وی از این رهگذر از تکفیر و بر چسب عقب‌ماندگی رهایی حاصل کند.

زنان ایرانی اینک که به گذشته خود می‌نگرند به یاد می‌آورند چگونه از سال ۱۳۵۷ تاکنون، ابزار دست سیاست‌های رادیکال در غلبه گفتمان سنتی دین بر جریان نوسازی عصر پهلوی و جهانی شدن معاصر توسط حاکمیت تمامیت خواهانه شدند. در این دوران از یک سو دیدگاه سنتی پس از بسیج انقلابی زنان اولاً در دولت موقت قوانین حمایتی خانواده و منع تعدد زوجات را لغو و به جای آن قانون جرایم جنسی را به تصویب رساند و ثالثاً پس از اتمام نیاز به حمایت آنان در پشت جبهه‌ها، با ارج نهادن به وظایف مقدس مادری و همسری، خواهان بازگشت هر چه سریع‌تر زنان به محیط امن خانه شد و در واقع این دیدگاه با گره زدن حیثیت مردان با رفتار زنان و آزادی‌های جنسی، فردی، به بسط پدرسالاری عمومی با شاخص کنترل جسم زنان پرداخت. به این ترتیب دیدگاه سنتی بیشتر از ظاهر و وضعیت زنان نگران بود و لذا بجای رفع فقر و بیکاری و نابرابری‌های جنسیتی، حجاب را اجباری نمود. از طرفی در همین دوران دیدگاه روشنفکری دینی با روایت ایدئولوژیک از اسلام به نقد و بازسازی انقلابی - آرمانی سنت پرداخت و الگوی زن مسلمان و آگاه و انقلابی را در کنار پیشوایان شیعی به عنوان مبارزان راستین و عدالت‌خواه جامعه بشری و البته با هویتی امروزین ترسیم نمود که آگاهانه حجاب را برگزینند تا به اتکای دین مبین اسلام از زن غرب‌زده و بی‌هویت فاصله گیرند و با نفی زنانگی در هویتی غیرجنسیتی، حضور اجتماعی جدیدی را تجربه کنند. البته این رویکرد در نگاه رادیکال خود از زن تقاضای حضور در جنبش‌های مسلحانه مذهبی را نیز داشت که این مطالبات از یک سو به تکوین زن چریک و از طرفی به شکل‌گیری زن بسیجی منتهی گردید. تحت این شرایط اما نظام حاکمه

زنان ایرانی به این نتیجه رسیدند که چگونه باستانی پس از این دوران گذار و چالش‌های جانکاه و نفس‌گیر آن، عصر مدرن را با خلاقیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آغاز کنند

از یک سو فرایند توسعه را به شکل منفعل در جریان جهانی شدن و البته بدون حضور جدی و تعیین‌کننده زنان دنبال کرد و سپس در شکل اصلاح‌گرا با وعده رشد فضای سیاسی و افزایش آزادی‌های اجتماعی، به جلب مشارکت مدنی زنان پرداخت. مع‌هذا هیچیک از این جریان‌ها حاکمیتی، حقوق انسانی، اجتماعی زنان را واقعی ننهاده‌اند و هر یک پس از کسب اکثریت زنان را به حاشیه رانده‌اند. این در حالی است که دیدگاه‌های تمامیت‌گرای مزبور از یک سو برای کسب و جاهت بین‌المللی در فرایند جهانی شدن به افزایش سطح تحصیلات، اشتغال، مشارکت اجتماعی و شرکت زنان در قوای مجریه و مقننه و قضاییه استناد کردند و از طرف دیگر برای همراه کردن اخلاقی و چنان جمعی با نارسایی‌های فرایند جهانی شدن، به سیاه‌نمایی تبلیغاتی افزایش سن ازدواج، طلاق، خودکشی، فحشا، دختران فراری، خشونت خانگی و قتل‌های ناموسی چونان نشانه‌های تنزیه نظام سیاسی خود و البته نه به عنوان نشانه‌های دگردیسی نظام اجتماعی و تکوین جریان اعتراضات زنانه به پوسته تنگ و تاریک نظام سنتی دست زدند.

زنان ایرانی اینک به این نتیجه رسیده‌اند که چگونه باستانی پس از دوران گذار و چالش‌های جانکاه

پس از اتمام نیاز به حمایت زنان در پشت جبهه‌ها، با ارج نهادن به وظایف مقدس مادری و همسری، جناح سنتی خواستار بازگشت هر چه سریع‌تر زنان به محیط امن خانه شد

و نفس‌گیر آن، عصر مدرن را با خلاقیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود آغاز کند. به عبارت دیگر آنان به نیکی دریافته‌اند با وجود حضور وسیع در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی معاصر، شاخص‌های بهبود وضعیت طبقه متوسط نتوانسته تغییر اساسی در ساخت خانواده و نقش‌های جنسیتی خانوادگی بوجود آورد و این عرصه‌ها را همچنان متأثر از فرهنگ مردسالار باقی نهاده است. لذا به همین دلیل نیز علیرغم حضور گسترده در مبارزات سیاسی، از ورودشان به مناصب مدیریتی و اجرایی عمده، معانیت به عمل آمده است. اینک آنان می‌دانند نداشتن بیانیه و برنامه مشخص زنانه در نتیجه سلطه گفتمان مردسالار و سوق یافتن مبارزات زنانه به چهارچوب‌های دینی و امپریالیستی و ضد توسعه که همواره حل مسایل زنان را با انتظار آینده موعود ظهور یا آینده مقرر نفی سلطه طبقاتی پاسخ می‌دادند، دیگر نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای اجتماعی او باشند.

بنابراین او به پشتوانه این دریافت به درخواست اشتغال روی آورده، شروع به شکستن تابوهای جنسی نموده، در سازمان‌های غیردولتی حضور به هم رسانیده، خواهان رفع تبعیض‌های جنسیتی در عرصه‌های آموزش و بهداشت و اشتغال و قوانین خانوادگی گردیده و به کارهای علمی و هنری خلاق پرداخته تا از این طریق اعتراض به نابرابری‌های جنسیتی را به شکل پراگماتیک و به‌انگیزه توانمندی‌های خود درصدد تغییر مناسبات اجتماعی و مردم‌سالارانه کردن آن بر آید و بهبود تقسیم کار خانگی را از حیث کاهش قدرت مدیریتی مرد و افزایش نقش تصمیم‌گیری خویش شاهدهی بر این مدعا بگیرد.

بدینسان اینک زن ایرانی به اتکای این دریافت از محدودیت توسعه فرمایشی و اصلاحات از بالا و پایین و تابستگی نسخه پیچی‌های سنتی برای نیازهای جامعه متحول خویش نیز گرفته و می‌کوشد این بار از درون و البته در کنار سایر آحاد جامعه، پیشاهنگ نوسازی نوین حیات اجتماعی ایران گردد. این در حالی است که نبود آزادی‌های سیاسی و امکان فعالیت آزاد احزاب مخالف و نیز فقدان تکوین جنبش‌های منسجم و سازمان یافته اجتماعی نیز سبب شده رفته‌رفته جامعه بر طلایه‌داری مبارزات زنان در تحقق عصر جدیدی از زندگی اجتماعی در این جامعه صحنه نهد و مقابله با پدرسالاری بنیادگرا و سرکوبگر را چونان یکی از شروط تحول سنن واپس‌گرا به زنان واگذارد و اینک از درون درصدد نوسازی خویش برآید.